مرگ بهار، مرگ فضیلت بود

سرمد، صادق

مرگ بهار،مرگ فضیلت بود مرگی و صدهزار مصیبت بود هنگام آن‏که فصل بهار آمد و آغاز بازگشت طبیعت بود هنگام آن‏که گل به چمن سر زد وندر چمن کمال طراوت بود هنگام آن‏که بلبلِ گویا را در وصف گل حدیث بلاغت بود اردیبهشت از پی فروردین‏ در جلوه با بهشتی طلعت بود عمرِ بهارِ شعر و ادب طی شد ما را از این بهار چه قسمت بود؟ عمر بهار گشت طی و با وی‏ ما را هنوز وعده‏ی صحبت بود سی سال پیش از این‏که مرا با وی‏ آغاز دوستی و مَودَّت بود من مُبتدی به کار سخن بودم‏ او در سخن به حَدِّ نهایت بود چون چیره‏دستی‏ام به سخن می‏دید با مخلصش کمالِ عنایت بود بگذشت سال‏ها که به ری ما را با وی بنای مهر و محبت بود بس شد که او به خانه‏ی من آمد بس شد مرا به خوانش دعوت بود من از برای خانه‏ی او زحمت‏ او در سرای من همه رحمت بود چون بالغ آمدم به سخن‏دانی‏ ما را به چشم خلق،رقابت بود لیکن مرا به حضرت استادیش‏ رسم ادب به حکم ارادت بود هیچش نه اهل بخل و حسد دیدم‏ هیچ او نه اهل بغض و عداوت بود می‏خواست صد چو من به سخن خیزد کو عاشق سخن به حقیقت بود استادِ فَحل بود و به استادیش‏ کس را نَه هیچ شک و نَه شُبْهَت بود انواع شعر را ز هنرمندی‏ مرد هزار پیشه به صنعت بود وقت غزل به فکر بدایع ساز سعدیِّ عصر خود به فصاحت بود گاه جدل به منطق خصم‏افکن‏ استاد طوس بود و به جرأت بود در انتظام نظم بلاغت خیز استادْ عنصری به قصیدت بود هم در ادب مقامِ مُقَدّم داشت‏ هم پیشرو به کار سیاست بود ای شهریار ملک سخنگویی‏ حالی چه وقت عُزلت و رحلت بود؟ ای قهرمان روز بلاجویی‏ حالی چه وقت بستر راحت بود؟ تو شمعِ جمعِ اهلِ سخن بودی‏ حالی چه وقت دَخمه‏ی ظُلمت بود؟ رفتی و انجمن ز تو شد خالی‏ حالی چه وقت گوشه‏ی خَلوت بود؟ مردم گمان کنند که تو مُردی‏ وین قصه گرچه راستْ به شُهرت بود تو زنده‏ای که سیرت تو زنده است‏ مُرده‏ست آن‏که زنده به صورت بود مرگ از برای اهل فضیلت نیست‏ آغاز زندگی تو امروز است‏ کان زندگی حیات موقّت بود گر خوانده‏ای حکایت رجعت را تا خود نگویی این همه بدعت بود بنگر که مَرد حق چون به صورت مُرد هرچند زندگیش به ذلّت بود حق دولتش به عزِّ ابَد بخشد تا بنگری که رجعت دولت بود گر خوانده‏ای حدیث قیامت را تا نشمری فسانه که تهمت بود مرد خدا چو رخت اقامت بست‏ مرگش اگرچه ترک اقامت بود حق قامتش به جلوه برافرازد تا بینی آن‏چه سرو قیامت بود آن را که زندگانی جاوید است‏ مرگ از پی حیاتِ وسیلت بود عمر ابد به طول مَعیشَت نیست‏ مَشمر حیات آن‏چه معیشت بود بسیار کس که طول معیشت داشت‏ وز عیش؛خوش به شادی و عشرت بود پیش از مَمات،مُرد حیات وی‏ کاندر حیات،کُشته‏ی شَهوت بود بسیار کس که مُهْلتِ کوته داشت‏ وندر معاش خویش به عُسرت بود لیکن حَیات او اَبَدی گردید کز بهرِ مرگ،زنده به خدمت بود روزی که مُرد مَرد؛عیان گردد کو را چه پایه بود و چه رُتبت بود آن را که هیچ گوهر ذاتی نیست‏ گویند از چه قوم و قبیلت بود و آن کو هنر به گوهر خود دارد بشناسی‏اش چه قدر و چه قیمت بود هان ای مَلِک تو زنده و جاویدی‏ کِتْ زندگی به خدمتِ ملّت بود اِحیای مَمْلکت به سخَن کردی‏ روزی که مملکت به هلاکت بود هرچند هیچ‏کس نَبُوَد آگاه‏ کاندر کجاش خواهد تُربت بود ای کاش مدفن تو به مشهد بود ای کاش تربتت نَه به غربت بود تو خادم حریم رضا(ع)بودی‏ زانت به چشم جامعه حُرمت بود بر«آستان قُدس»،نهادی سر ز آن روح قُدسی‏اَت به حمایت بود صدگونه تسلیت به خراسان باد کز تربتش به کام تو شربت بود بر جام تو تَحیّت«سرمد»باد کز حق تو را سلام و تَحیّت بود